

بررسی تأثیر منطق الطیر عطار در افسانه قرون

معصومه زندی^۱

چکیده

ویکتور هوگو، شاعر و نویسنده مشهور فرانسوی در قرن نوزدهم، در خلق اثر حماسی اش افسانه قرون از ادبیات عرفانی ایران، به ویژه شیخ عطار الهام گرفته است. در مقاله توصیفی - تحلیلی حاضر سعی شده است با تکیه بر مضمون عرفان، تشابهات و مشترکات موجود میان منطق الطیر عطار و افسانه قرون هوگو روشن شود. در منطق الطیر، مرغان مشتاق به رهبری هدده، در جستجوی سیمرغ به سوی کوه قاف پرواز می کند. آنها در راهشان با خطرات زیادی روبرو می شوند و سرانجام سی مرغ از میان آنان به مقصد می رسند. در افسانه قرون هوگو خود چنین راهی را طی کرده است. عارف بزرگ ایرانی و شاعر فرانسوی در حماسه های دینی و عرفانی شان از تجربه دیدار روح انسان با نفس مطمئنه و جان الهی که یکی از جلوه های الهی وجود آدمی است، سخن می گویند. در اثر هوگو هر پرنده ای نماد عقیده و تفکری خاص است. در منطق الطیر هم هر پرنده ای سمبول طیف و گروهی مخصوص است.

کلید واژه ها: عرفان، عطار، منطق الطیر، هوگو، افسانه قرون

۱- استادیار زبان و ادبیات فرانسوی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان

minazandi@yahoo.com

این مقاله از طرح پژوهشی با عنوان " بررسی تأثیر شعرای فارسی (فردوسی، سعدی، حافظ و خیام) بر ادبیات فرانسه استخراج گردیده است. طرح مذکور در دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان اجرا شده است.

74 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

مقدمه

عرفان اسلامی به عنوان یکی از شاخه‌های اندیشه‌ای اسلامی همواره بر ادبیات و فرهنگ غرب تأثیرگذار بوده است. در قرون وسطی، در دوران نو زایی، روش‌نگری و بعد از آن، دنیای غرب از طریق ادبیات فارسی با عرفان اسلامی آشنا شد. امروزه اندیشمندان جهان به کمک ادبیات تطبیقی که شاخه‌ای از نقد ادبی است، توانسته اند با مقایسه آثار ادبی ملل با یکدیگر میزان تأثیر و تأثیر آنها را از یکدیگر تشخیص دهند.

شعراء و نویسندهای غربی، خصوصاً اندیشمندان فرانسوی، برای خلق آثار خود به مضامین و اندیشه‌های نوینی احتیاج داشتند. عده‌ای از آنها این اندیشه‌ها را در مکتب عرفان ایرانی و به خصوص نزد عطار یافتند. آنها آن قدر منابع کافی در اختیار داشتند تا بتوانند افکار و اندیشه‌های خود را پرورش دهند و قوّه تخیل خود را غنا بخشند. سیلوستر دو ساسی (Silvestre de Sacy)، در اوایل قرن ۱۹، پنداشمه یا مجمع النصایح را ترجمه و گارسن دو تاسی (Garcin de Tassy)، در ۱۸۶۳، منطق الطیر یا زبان پرنده‌گان را ترجمه و تفسیر کرده بود. آبل پاوه دو کورتی (Abel Pavet de Courteille) در اواخر قرن، تذکره الاولیاء یا مناقب العارفین را در دو مجلد به چاپ رسانید.

اگر بپذیریم که ادبیات عرفانی ایران بر برخی از نویسندهای فرانسوی تأثیر گذاشته است، در مقاله حاضر جایگاه شیخ عطار به عنوان یکی از نامدارترین و اندیشمندترین شعرای قرن ششم و هفتم هجری که در آثارش از حیث سیر تفکر و اندیشه با ویکتور هوگو شباهت‌هایی دارد، بررسی می‌شود. در این گفتار کوشش ما بر این است که با استناد به منطق الطیر، اثر عطار و افسانه قرون، اثر ویکتور هوگو، تأثیر ادبیات عرفانی ایران را در شاهکار هوگو نشان دهیم. به عبارت دیگر هدف از انجام این پژوهش این است تا با بررسی تطبیقی منطق الطیر و افسانه قرون، نقش ادبیات عرفانی ایران را در پرورش افکار و احساسات بزرگترین شعراء و نویسندهای فرانسوی نشان دهیم. بدین منظور می‌کوشیم برای بسط موضوع و فراهم آوردن بسترهای مناسب، ابتدا خلاصه‌ای از دو اثر یعنی منطق الطیر و افسانه قرون ارائه دهیم، سپس به بررسی شباهت‌های بین آنها بپردازیم. لازم است یادآوری کنیم که نتایج حاصل از این بررسی نمی‌تواند از هر حیث جامع باشد زیرا بدیهی است که بررسی تطبیقی جامع در روند مضامین عرفانی در حوزه تحلیل، فرصت و زمان طولانی‌تری می‌طلبد.

فرید الدین عطار نیشابوری

فرید الدین عطار نیشابوری یکی از بزرگ‌ترین شاعر و عرفای ایرانی است که در قرن ششم و هفتم هجری می‌زیسته است. او مقام والایی در شعر پارسی و غزل سرایی دارد و اندیشه‌های عرفانی وی در شکل‌دهی به عرفان اسلامی - ایرانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بدون شک عطار یکی از سه قله بلند ادبیات عرفانی فارسی است و کتاب منطق الطیب او یکی از برجسته‌ترین آثار عرفانی در ادبیات جهان است و شاید بعد از مثنوی مولوی، هیچ اثری در ادبیات منظوم عرفانی در جهان اسلام با این منظومه برابری نکند. عطار نوآوری‌های فراوانی هم در صورت و هم در معنی در ادبیات عرفانی داشته که با جستجو در آثارش می‌توان به این نوآوریها دست یافت. مصیبت نامه، مختارنامه، دیوان اشعار، تذکره الاولیاء و الهی نامه از دیگر آثار عطار است.

داستان سفر مرغان در منطق الطیب

روزی هزاران پرنده مشتاق دور هم جمع می‌شوند تا فرمانروایی برای خود انتخاب کنند. هدهد دانا به آنها می‌گوید که نیاز به انتخاب فرمانروا نیست، چون آنها فرمانروا دارند و فقط باید او را پیدا کنند. نام آن فرمانروا «سیمرغ» است و او در کوه «قاف»، بلندترین قله جهان زندگی می‌کند. پرنده‌گان به توصیه‌های هدهد‌گوش فرا می‌دهند و تصمیم می‌گیرند به سوی آشیانه سیمرغ پرواز کنند. اما آنها راه را نمی‌شناسند و در پی پیدا کردن یک راهنمای هستند. قرعه به نام هدهد می‌افتد. زیرا همه مرغان قبول دارند که او داناترین و عاقل‌ترین مرغان است. وانگهی او پیام آور حضرت سلیمان و ملکه سبا نیز بوده است.

هدهد که می‌داند پرنده‌گان در راه با مشکلات فراوانی مواجه خواهند شد، با آنها از سختی راه می‌گوید؛ از خطرات آن، از طوفان‌ها و پرتگاه‌هایی که باید پشت سر بگذرانند تا به مقصد برسند، از دشواری‌هایی که ممکن است مانع رسیدن آنها به فرمانروا شود. پرنده‌گان وقتی سخنان هدهد را می‌شنوند، دچار تشویش می‌شوند، شک می‌کنند و تعداد بسیار زیادی از آنها از رفتن سر باز می‌زنند. هریک از آنها برای سفر نکردن خود دلیلی می‌آورد. بلبل عاشق گل است و او را یارای جدایی از آن نیست. طاووس دوست ندارد فرمانروا پاهای زشتش را ببیند. کرکس می‌پندارد از سیمرغ بالاتر است و میلی به دیدار او

76 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

ندارد. اما هدهد دانا کارش را بلد است. به هریک از پرندگان پاسخ درستی می‌دهد و آنها را مقاعده می‌کند به سفر تن دهنده.

پرندگان سفر را آغاز می‌کنند، اما همان گونه که هدهد گفته بود مواعظ زیادی بر سر راهشان وجود دارد. به طوری که از میان آن همه پرندگان، تنها سی مرغ موفق می‌شوند هفت مرحله پر خطر را پشت سر بگذارند و به قله برسند. آنها هنگامی که به قله می‌رسند بسیار ضعیف و نحیف شده‌اند. به محض ورود درخواست می‌کنند به نزد سیمرغ بروند. اما « حاجب دربار » سیمرغ ابتدا از ضعف و ناتوانی مرغان می‌گوید، سپس از شکوه و عظمت سیمرغ پادشاه سخن می‌گوید. آنگاه « در بر می‌گشاید » و مرغان سوتخته جان را بر سریر عزّت می‌شناند. پرندگان گله و زاری می‌کنند و اصرار دارند پادشاه را ببینند. ایشان برای دیدن سیمرغ رنج‌های زیادی کشیده و با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم کرده‌اند:

جمله گفتند آمدیم این جایگاه تا بود سیمرغ ما را پادشاه

ما همه سرگشتگان در گهیم بیدلان و بیقراران رهیم

مدتی شد تا درین ره آمدیم از هزاران، سی به درگه آمدیم

بر امیدی آمدیم از راه دور تا بود ما را در این حضرت حضور
(عطّار، 1342: 200-4197)

اما چیزی که باعث شگفتی زیاد مرغان می‌شود این است که آنها تنها نوری خیره‌کننده می‌بینند. نوری که قادر به توصیف آن نیستند، نوری که همه جا را فرا گرفته و هزاران ماه و خورشید و ستاره در برابرش تعظیم می‌کنند.

برتر از ادراک عقل و معرفت	حضرتی دیدند بی وصف و صفت
صد هزاران ماه و انجم بیشتر	صد هزاران آفتاب معتبر
همچو ذره پای کوبان آمده	جمع می دیدند حیران آمده
ذره ای محظوظ است پیش این جناب	جمله گفتند ای عجب چون آفتاب
(همان: 6-4182)	

مرغان پس از این که ناله و شکوه بسیاری سر دادند، سر انجام:

حاجب لطف آمد و در برگشاد
شد جهان بی حجابی آشکار
حجله را در مسند قربت نشاند

هر نفس صد پرده دیگر گشاد
پس زنور النور در پیوست کار
بر سریر عزت و هیبت نشاند

(همان: 8 - 4226)

پرندگان با زحمت فراوان، موفق می شوند چشم هایشان را باز کنند و به چهره پادشاهشان چشم دوزند. اما چیزی که باعث تعجب بیشتر آنها می شود، این است که ایشان تصویر خود را در چهره او می بینند. سیمرغ، آینه بی نهایت بزرگی است که همه چیز در آن انعکاس می یابد. مرغان هر چه بیشتر در آن آینه نگاه می کنند، بیشتر خویش را می یابند.

چون شدند از گلِ گل پاک آن همه
باز از سر بندۀ جانِ جان شدند

(همان: 9 - 4258)

جمله را از پرتو آن جان بتافت
چهره سیمرغ دیدند آن زمان
بی شک این سیمرغ آن سیمرغ بود
می ندانستند این، تا آن شدند

(همان: 4 - 4261)

آفتاب قربت از پیشان بتافت
هم ز عکس روی سیمرغ جهان
چون نگه کردند آن سی مرغ زود
در تحریر جمله سرگردان شدند

بود خود سیمرغ سی مرغ مدام
(همان: 4256)

خویش را دیدند سیمرغ تمام

بی تفکر در تفکر مانند
(همان: 4270)

آن همه غرق تحریر مانند

حاجب به پرندگان می گوید دیگر به مقصود رسیده اند و اکنون برای این که جاوداhe شوند، باید خود را در کل غرق کنند.

چون شما سی مرغ اینجا آمدید

سی درین آینه پیدا آمدید
(همان: 4275)

تا به ما در، خویش را یابید باز
سایه در خورشید گم شد والسلام
رهرو رهبر نماید و راه شد
(همان: 7 - 4285)

محو ما گردید در صد عز و ناز
محو او گشتند آخر بر دوام
لاجرم اینجا سخن کوتاه شد

افسانه قرون

افسانه قرون زیباترین شاهکار ویکتور هوگو و بزرگ ترین حمامه ادبیات فرانسه است. این اثر منظوم که از بیش از سی هزار بیت تشکیل شده، در مورد تاریخ انسانهاست. هوگو این اثر را بر جهان بینی دوگرایی که اساس آن را از زرتشت و مانی و اندیشه ساختن آن را از فردوسی گرفته بود، بنیاد نهاد. شاعر فرانسوی در این اثر، به جای یک ملت، بشریت را به قهرمانی برگزید و حمامه ای جاوید در رثای قرن های گم شده و کوشش های از دست رفته آدمیان پدید آورد. اما مژده داد که سرانجام روشنی بر تاریکی پیروز خواهد شد و دیو اهربینی از پای در خواهد آمد.

اثر حمامی هوگو از سه بخش تشکیل شده است: بخش اول که نام خود را به همه کتاب داده است، افسانه قرون نام دارد. بخش دوم پایان شیطان و بخش سوم خدا. بخش اول کتاب، داستان آفرینش، سرگذشت انسان و مبارزه همیشگی میان خوبی و بدی را بیان می کند. قهرمان این داستان، انسان و موضوع آن عروج او به سوی نور است. این بخش توصیفات، تشبیهات و استعارات فراوانی دارد. صحنه هایی که در این بخش به تصویر کشیده شده است، گاهی اوقات بسیار دهشتناکاند. مثلًا شاعر در توصیف دریا، از گرداب های وحشتناک و وزش بادهای طوفانی و ظلمت و هراس های جنون آمیز سخن می گوید و شخصیت هایی چون نمرود و آتیلا را وارد صحنه می کند. قسمت اول در یک چنین فضای تاریکی به پایان می رسد.

قسمت دوم افسانه قرون شبیه حرکت پرندگان است. نام آن «در میان آسمان» می باشد. هوگو در این قسمت می گوید که یک نقطه در آسمان در حرکت است و پرندگان در اعماق بهشت پر می گسترانند. این پرندگان به سوی نور مطلق و حقیقت محض در حرکت است. شاعر در این کتاب، پیروزی کامل خیر بر شر را بازگو می کند.

قسمت آخر کتاب، یعنی بخش «خدا» عرفانی است. کتاب که چاپ شد، هوگو قسمت «شیطان» و بخش «خدا» را به اثرش افزود؛ اما پیش از تمام کردن این دو بخش، درگذشت. پس از مرگ او، در میان دست نوشته‌هایش این بخش‌ها را یافتنید. مسأله‌ای که هوگو در بخش «خدا» مطرح می‌کند، دیدار «من» انسان با «من» الهی است. این بخش قسمتی به نام «وسط دریا» دارد که نماد تیرگی و تباہی و شیطان و مادیات است.

هوگو خود در توصیف شاهکارش گفته است: "کتابی است در شکوفایی انسانها، در طول قرن ها" انسان هایی که "از ظلمت رهایی می‌یابند و به سوی نور رهسیار می‌گردند." و به "آزادی و کمال" دست می‌یابند. وحدت آن نیز، که از داستانهای پراکنده‌ای شکل گرفته، وحدت بشریت است: "رشته باریک و اسرار آمیز هزار خم زندگی انسانها، یعنی" پیشرفت و آزادی. "(نک. هوگو، 1859، مقدمه چاپ اول افسانه قرون).

«خدا» بخش سوم افسانه قرون

با مطالعه افسانه قرون در می‌یابیم که هوگو تنها در سروden بخش آخر کتابش یعنی قسمت «خدا»، از عطار بهره گرفته است. این بخش که حدود 9000 بیت را تشکیل می‌دهد، پس از مرگ شاعر به چاپ رسیده است.

هوگو در بخش «خدا» موضوعاتی اساسی را مطرح می‌کند: این خدایی که همه مردم اورا می‌جویند و نمی‌یابند، کیست؟ چگونه است که همه او را جست و جو می‌کنند؟ مشخصه‌های او چیست؟ آیا اصلاً می‌توان او را شناخت؟ ما کجا هستیم؟ ماده چیست؟ روح چیست؟ همه اینها از کجایی آیند؟ پس از مرگ بر سر ما چه می‌آید؟ در جواب به این سوالات است که هوگو به شاعر پارسی گوی روی می‌آورد و از منطق الطیر او در دو بخش طولانی که تقریباً تمام فصل سوم این منظومه را شامل می‌شود، بهره می‌گیرد.

چنان که گفتیم، بخش «خدا» حاکی از آن است که هوگو آگاهانه یا تحت تأثیر مطالعات پیشین، از عطار الهام گرفته است. نکته‌ای که این مطلب را تأیید می‌کند آن است که بخش سوم کتاب، خود دارای دو بخش جداگانه است که در هر دو مضمونی مشابه آمده است. ابتدا شاعر از دور صدایی می‌شنود که هر یک به گونه‌ای متفاوت با او از خدا سخن می‌گویند. سپس مرغان گوناگونی وارد صحنه می‌شوند. هر یک از این مرغان برای رسیدن به سر منزل مقصود، راههای متفاوتی را پیش گرفته‌اند. گویی شاعر به پیروی از عطار،

80 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

نخست مرغان را به سخن واداشته و سپس بر آن شده است که این سخنان را از زبان سروشهای غیبی باز گوید تا اصالت بیشتری به آنها ببخشد؛ اما مرگ مجال آن را به وی نداده است.

چکیده داستانِ هوگو در افسانه قرون (دیدار روح انسانی با خدا)

نخست، شاعر در عالم رؤیا « نقطه‌ای سیاه » و سایه‌ای « بسیار بزرگ » در بالای سرش می‌بیند که دائمًا در حال حرکت است. این سیاهی شاعر را به سوی خود فرا می‌خواند. او مدهوش و متحیر به سوی آن نقطه پرواز می‌کند و به بالا و بالاتر می‌رود. در همین حال، دستی از غیب او را می‌گیرد و به او امر می‌کند بایستد. شاعر می‌ایستد و وحشت زده بر چهره او خیره می‌شود. موجودی بسیار عجیب می‌بیند، موجودی بی نهایت بزرگ، همه بال و چشم و دهان که بیش از هزاران پرنده سر و صدا دارد. شاعر از او می‌پرسد کیست؟

شبح پاسخ می‌دهد:

من یکی از بال‌های شب هستم.

پرندهٔ تیره گون ابرها و آذرخشها.

طاووس سیاه و پر گشوده آسمانها.

(هوگو، 1970-1967، ج 10:28)

موجود هم چنین اضافه می‌کند که « ریزش صدایها و باورها » و « شب روزها، ماهها و هفته‌ها » است. او « قبر »، « طوفان »، « تکیه‌گاه » و در مجموع، هم « حقیر » است، هم « والا ». (همان)

اوست که متفکران و فلاسفه را حمایت کرده و به اندیشه‌وا می‌دارد.

شاعر دوباره از شب می‌پرسد کیست. این بار شب پاسخ او را می‌دهد:

برای تو که از دنیای علت و معلول

فراتر نمی‌توانی بروی و تنها گوشه‌ای از هستی را می‌توانی ببینی،
من روح انسانی هستم! (همان)

موجود عجیب و عظیم (= چاوش عزّت، حاجب لطف در منطق الطیر) از شاعر می پرسد که چرا بال و پر گشوده و به اینجا آمده و چه می خواهد؟ آیا در پی «آتش و هاله نور» است؟

شاعر به دنبال هیچ یک از اینها نیست. فقط «او» را می جوید:
او را [خدا] را می خواهم!

به شنیدن این سخن صدای قهقهه ای پر طین آسمان را به لرزه درمی آورد و همه درها به رویش بسته می شود.

همه درها به رویم بسته شده و فضا،
که در توده ای از ابر فرو رفته بود،
به ظلمت شب بدل گردید.

من صدای قهقهه ای شنیدم و دیگر هیچ ندیدم.

(همان: ج 10، 33)

شاعر اصرار می کند، گریه و فغان سر می دهد.
فقط نامش را به من بگویید! (همان)

شاعر می خواهد «نامش» را بداند تا «آن را همیشه شبانگاهان تسبیح گوید»، و چون پاسخی دریافت نمی کند، به همه عارفان، فیلسوفان و پیامبران متولّ می گردد.
تو ای ایوب که همیشه نالانی! تو ای بازیل که تفکر و تعمق می کنی.

بگویید آیا نمی توان کمی از روز را دید؟ (همان: 35)
این بار هم، صدای قهقهه ای به گوش می رسد. خشم وجود شاعر را فرا می گیرد و فریاد می زند:

کیست که می خندد؟... خودت را نشان بده

آنگاه شاعر می بیند که از عمق ورطه «کفنه بالا می آید» کفنه که چینهای در هم آن، بوی استخوان را به مشام می رساند. او بود که می خندید. او به شاعر می گوید:
من نقاب مرگ [= حجاب] هستم.

ای رهگذر! تو تاکنون فقط رؤیایی دیده ای.

آیا می خواهی پرده جهل را کنار بزنی، بدانی، بخوانی و تبدیل به شبی شوی؟

82 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

آیا می خواهی بال گسترش و بر فراز طبیعت ظلمانی به پرواز در آیی؟
آیا می خواهی در روشنایی محض و غیر قابل درک،
با سایه هولناک و سنگین، چشم بگشایی...

(همان: 37)

بدون شک شاعر تنها این را می خواهد.
در این هنگام موجود عجیب با نوک انگشت پیشانی او را لمس می کند و شاعر به خواب
می رود.

پس از بیداری، می گوید:

ای شب تو مرا فریفتی؛ من هنوز هیچ چیز نمی دانم.

گفتگو همچنان ادامه پیدامی کند، شاعر پاپشاری می کند شب نامش را به او بگوید. او
در سیماش شب تصویر همه موجودات زنده را می بیند، و نیز صورت همه چیزهایی که در
روی زمین وجود داشت. از هر طرف صدایی به گوش می رسد. در این لحظه موجود
عجیب به هزاران زبان و دهان تبدیل می گردد که هر یک با او به گونه ای متفاوت سخن
می گوید.

اولین صدا، صدای فیلسوفان است که به او توصیه می کنند به هیچ چیز اعتقاد راسخ
نداشته باشد، هیچ چیز را باور نکند و همواره به تمامی موضوعات به دیده شک و تردید
بنگردد.

هیزم شکنان پر تلاش به بیشه آمده اند.

اگر نمی بینی، انکار کن و اگر می بینی شک. (همان: 43)

صدای دومی از دور به گوش می رسید که می گفت:
ما باز تاب هستیم و شما پژواک،

چون همه چیز، یکی بیش نیست. شکل شادی یا غم

همه چیز در همه چیز می آمیزد و هیچ چیز به صورت مجرزا وجود ندارد.

هان ای انسان! آیا می دانی شب چه می گوید؟ می گوید: یک. او یکی بیش نیست.

و تو به دنبال خدا می گردی؟ افسوس! (همان: 45)

اشعار هوگو یادآور سیمرغ در منطق الطیر عطار است. در منطق الطیر، مرغانی که
سیمرغ را می نگرند، با درک مقام او، وحدت وجود خود را مشاهده می کنند.

چون نگه کردند آن سی مرغ زود
بی شک این سی مرغ آن سی مرغ بود
در تحریر جمله سرگردان شدند
باز از نوعی دگر حیران شدند

سومین صدا به شاعر هشدار می دهد در سفر طولانی اش خطرات بسیاری در انتظار اوست.

هر که هستی از غرقابی که در آن غوطه ور می شوی بترس!

این امواج رهگذران یاوه گوی رؤیاها را در آغوش می گیرند. (همان: 47)

صدای چهارم بر این باور است که شاعر هنوز شایستگی شناختن و دانستن «نام خدا» را پیدا نکرده است. او نمی تواند چیزی از این «انتزاع غمگین» بفهمد. حتی انسان هایی که توансه اند به «قله های مهلک» برسند، در «گرداب فریبنده» سر گردان و گم شده اند.

بدا به حال رهرو بی توشه ای که در جست و جوی مطلق برآید!

زیرا که از گلیم خویش پا فراتر نهاده است. (همان: 48)

هر کس در پی رسیدن به اوج انسانیت باشد، باید زادو توشه تهذیب نفس و پالایش از آلودگی ها را در کوله بار سفر داشته باشد.

هیچ دانایی کمال او ندید
هیچ بینایی جمال او ندید
صد هزاران سر چو گوی آنجا بود
های های و های و هوی آنجا بود
شیر مردی باید این ره را شگرف
زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف

پنجمین صدا هم از ناتوانی انسان در شناخت جوهر الهی سخن می گوید. زیرا از زمان های بسیار دور تاکنون، انسان های زیادی سعی کرده اند پروردگار را بشناسند، اما هیچ یک قادر به درک کمال و جمال او نشده اند..

تاریکی محض است، چشمہ ای ژرف است
که چشم تو می جوید و عمق آن را می کاود.

84 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

همه در این راه مانده اند؛ حدیثی گفته و خاموش شده اند.

(همان : 51-52)

ششمین صدا می خواهد بداند شاعر در جست و جوی چگونه خدایی است. آیا خدایی که او در پی آن است، خدای ظالمان است یا خدای زاهدان؟ خدایی است انتقام جو و کینه تو ز یا خدایی رحیم و بخشنده.

کدامین است خدایی که تو در جست و جوی آنی؟

بگو! خدای تلهای آتش است؟

خدای عاشقان بیدل است؟

خدای مصلحت اندیشان است؟ کدامین است؟

شاعر جواب می دهد:

من نام خدای راستین را می خواهم.

تا آن را برای زمینیان پریشان حال، بازگویم.

(همان : 57-59)

این صدایا و صدایا بسیار دیگری که هر یک معرف یک ایدئولوژی هستند، با شاعر

بحث می کنند، ولی نمی توانند او را مقاعد کنند، نمی توانند گره از کار او بگشایند.

اما خوشبختانه دسته ای از مرغان نیز در جست و جوی خداوند هستند. آنها راهی

مخوف و مملو از خطر را برای رسیدن به او پیموده اند.

شاعر باید منتظر بماند تا شیطان سقوط کند و در قعر ظلمت بیفت، او باید منتظر بماند

تا نور همه چیز و همه جا را فرا گیرد. آنگاه پاسخ سؤالاتش را خواهد یافت و شک و دو

دلی اش به ایمان بدل خواهد شد. «آواز پرنده ها» سرود واقعی عظمت خداوند است.

پرندگان، پرندگان، باز هم پرندگان،

همه با هم می خوانند و می خندند، عشق می ورزند و

در نور و سرور غرق می گردند [...] (همان : ج 11، 1722)

[خدایا] تو در ما نیز آتشی پر فروغ برافروخته ای،

آتشی که خوش می سوزد

و از فراز آسمانها می جوشد.

عقاب در هوا

پرتویی از توست

و گنجشگ بارقه ای.

ما همه به سوی نور روان هستیم

و در نور غرق می گردیم... (همان : 1724)

سرانجام دیو اهریمنی از پای در می آید و شک و دودلی شاعر از بین می رود. او هم از عشق جهانی سرشار می شود؛ عشقی که همه آفریدگان را به ستایش خدا و می دارد. از اینجا به بعد تأثیر عطار آشکارتر است. مرغان هوگو نیز در راه طلب و یافتن معشوق به پرواز در می آیند. برخی از آنها نیز همانند مرغان عطار در میانه راه از سفر منصرف شده و بهانه هایی برای سفر نکردن می یابند. پرندگان هوگو همگی مانند پرندگان عطار تلاش می کنند، مراحل پرخطر را پشت سر بگذارند و به سوی قله (آشیانه سیمرغ) پرواز کنند. اما فقط برخی از آنها موفق می شوند به هدف برسند، بقیه پس از مواجه شدن با دشواری های راه از ادامه پرواز سرباز می زنند.

اما آنهایی که رنجها و مشقت های فراوان سفر را به دوش کشیدند، توانستند فروغ خدایی را ببینند و به بینایی و آگاهی و صفاتی باطنی برسند.

با مطالعه افسانه قرون و منطق الطیر در می یابیم که تزکیه نفس مهمترین عامل و محرك رسیدن به معشوق است.

رویکرد عرفانی عطار و ویکتور هوگو به مسئله تزکیه نفس، یکی از راههای رسیدن به عقل ایمانی است که آدمی می تواند با دلی پرشور از عشق الهی در قبال امیال نفسانی مقاومت کند. وجود اشتراک اندیشه های عرفانی عطار و هوگو را باید در دغدغه های فکری آنان، جست و جو کرد.

پیشتر گفتیم، از میان هزاران پرنده، تنها تعداد اندکی توانستند به دیدار «حق» نائل شوند. بعضی از آنها همچون خفash با نفی همه چیز به پوچی رسیده اند. خفash همه چیز را انکار می کند و با اطمینان خاطر می گوید که این تاریکی را پیموده و هیچ کس را ندیده است. این پرنده نماد بی اعتقادی است و می پندارد آسمان یک «رؤیا»، عالم «هاویه ای» متشكل از فناها، تولد «مبتدل» و عشق «آلوده و نفرت انگیز» است. او می پندارد که همه

86 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

چیز در جایی است که باید باشد. آب روان است، درخت رشد می‌کند، ماه و خورشید و ستارگان هر یک در جایگاه خاص خود هستند. پس دیگر نیازی نیست که خدایی وجود داشته باشد.

تا عمق پرتگاه رفتم و کسی را ندیدم... (هوگو، 1911، ج 11: 386)

جغد که نماد شک و تردید فلسفی و «چشم تاریکی» است، به دنبال یافتن پروردگار بوده، ولی هرگز او را ندیده است؛ حتی کوچکترین عالمتی که بتواند او را در شناخت این «تصویر مبهمن» یاری کند، نیافته است؛ ولی در انتظار دیدار خداوند نشسته و براین باور است که «خدا آن بالاست».

من او را نمی بینم اما تصوّر می کنم که آنجاست. (همان: 390)

زاغ که مظهر دوگرایی زرتشتی است، می‌پندارد که خدا دوتاست:
کفن که نماد (مرگ) است وجود، آسمان و ابر، تاریکی و روشنی و خوبی و بدی، دو
اصل اساسی که جهان را هدایت می‌کنند.

آنها دو خدا هستند، دو مبارز و دو جنگجو

نور و ظلمت، نیکی و بدی

تابوت و بستر زفاف... (همان: 410)

کرکس که مظهر بت پرستی است بر این باور است که هزاران خدا وجود دارد؛ زیرا انسانها به دسته‌های زیادی تقسیم می‌شوند و هرگروه دین و آیین خاص خود را دارد：
خدایان بی شماری بر جهان حکم می‌رانند... (همان: 416-417)

عقاب مظهر یهودی‌گری است. بر عکس خفاش که نماد بی دینی و بی‌اعتقادی است، او معتقد است که تنها یک خدا وجود دارد؛ خدای قوم یهود. این خدا کینه توز و انتقام جو و خشمگین است. او خود را از همه پرندگان برتر می‌داند و معتقد است دیگر پرندگان حق ندارند در سایه‌ای که او می‌خزد، پرواز کنند.

که می‌گوید خدا دوتا یا بیشتر از دوتاست

خدا فقط یکی است؛ آن هم خدای خشم است وانتقام...

(همان: 434-435)

هما که مظہر دین مسیحیت است با عقاب هم عقیده نیست. به نظر او خدا نه بی‌رحم است، نه انتقام جو ونه حسود. او خدای مسیحیان است. خدا سراسر عشق، محبت و بخشایش است:

نه! خدا حسود و انتقام گیرنده نیست، همه بخشایش و رحمت است... (همان)

پس از هما، فرشته ای که نماد عقل گرایی است، ظاهر می‌گردد و می‌گوید: خداوند همه عدالت و نیکی است. او جاودان و همیشه بیدار است. از ازل بوده و تا ابد خواهد بود. او هرگز حسد نمی‌ورزد و کینه توژ و انتقام‌جو هم نیست.

خدا عادل است، نه می‌میرد، نه حسد می‌ورزد و نه می‌خوابد... (همان)

پایان داستان هوگو نیز همان پایان منطق الطیر است: شاعر، پس از گفت و گوهای بسیار با خفاش، جغد، زاغ، کرکس، عقاب و هما، ناگهان می‌بیند که نقطه سیاه بالای سرش محو می‌گردد و آن موجود عجیب که همان « حاجب لطف » عطار است به او می‌گوید: خدا تنها یک نام دارد و آن عشق است. فقط یک چهره دارد و آن نور است.

خدا را چهره ای بیش نیست: نور

نامش هم یکی ست: عشق [...]

پس از چندی، موجود از شاعر می‌پرسد آیا دوست دارد آن وجود مطلق و والا را که با چشمها نمی‌توان او را دید، ببیند، آیا می‌خواهد حقیقت برتر را بشناسد؟

می‌خواهی نا دیدنی و ناشنیدنی را ببینی؟

می‌خواهی حقیقت برتر را بشناسی؟

شاعر پاسخ می‌دهد: بله، مسلم است که می‌خواهم.

آنگاه آسمان و زمین به لرزه درمی‌آید و نوری بسیار درخشنان همه جا را فرا می‌گیرد و آن موجود شگفت‌انگیز دوباره با نوک انگشت پیشانی شاعر را لمس می‌کند و شاعر می‌میرد.

(همان: 514 و 507) او در تمامیت وجودی نیست می‌گردد تا هستی ابدی را باز یابد. همان طور که در منطق الطیر، کل برای این که ابدی گردد، فانی می‌شود.

حاجب لطف آمد و در برگشاد
هر نفس صد پردهٔ دیگر گشاد
شد جهان بی حجا بی آشکار
پس زنور النور در پیوست کار
جمله را در مسند قربت نشاند

بر سریر عزّت و هیبت نشاند (عطار، 233)

با مقایسه بخش سوم افسانه قرون یعنی بخش «خدا» و منطق الطیر مشخص گردید وجوه مشترک بسیاری بین این دو اثر و پدید آورند گانشان وجود دارد. عطار در منطق الطیر با زبانی تمثیلی، داستان‌های متعددی را توضیح می‌دهد. هدهد برای او سالکی است که از سفر «من الحق» به «الى الحق» برگشته است و پرندگان را به سوی حقیقت مطلق می‌برد. می‌توان عصارة اثر عارف بزرگ ایرانی را چنین دانست: تجربهٔ دیدار روح، یعنی نفس ناطقه، با نفس مطمئنه و جان الهی که جلوه‌ای از جلوه‌های الهی وجود آدمی است. این سفر، یک سفر روحانی از «من» به «من» است. از منی که مادی است و در این قفس گرفتار شده است، تا رسیدن به من الهی، یا نفس مطمئنه. شاعر فرانسوی هم در افسانه قرون‌ش دقيقاً چنین راهی را پیموده است. اونیز دیدار «من» انسان با «من» الهی را نشان می‌دهد. او نیز همچون عطار میل به عروج و پرواز به سوی سیمرغ را دارد.

هر دو کتاب «منطق الطیر» و «افسانه قرون» از نظر ژانر ادبی، حماسه‌های دینی و عرفانی هستند. قالب شعر هوگو در این کتاب، دوازده هجایی است.

عطار در منطق الطیر، پس از معرفی پرنده‌ها به این نتیجه می‌رسد که اگر آدمی بتواند نفس خود را مهار کند، به کمال می‌رسد. آدمی باید آینهٔ دل را روشن کند تا بتواند در سینه دری به سوی معرفت گشاید. هوگو نیز در اثرش با استفاده از تصاویر نمادین نشان می‌دهد که آدمی تنها از طریق مهار و تزکیهٔ نفس می‌تواند به خدا برسد.

مضامین اساسی دیگر میان نحوه به کار گیری گفتمان عرفانی بین عطار و هوگو، تأمل و تعقل آنان است. می‌توان استنباط کرد که اگرچه این دو شاعر با استفاده از سبک و سیاق خاص خویش سخن می‌گویند، ولی هر دو به یک هدف رسیده‌اند.

عقاید و باورهای هوگو در حوزه جاودانگی نمی‌تواند بی تأثیر از اندیشه‌ها و باورهای عطار درباره جاودانگی باشد. نظری که شاعر فرانسوی درباره تلاش انسان برای ماندن در یادها و خاطرات بیان می‌کند، با سخن عطار درباره جاودانگی و ماندگاری سخشنش برابری می‌کند و این نکته جای بررسی و تأمل بسیار دارد.

نتیجه گیری

در قرن نوزدهم، عرفان ایرانی در فرانسه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد و برخی از شاعران و اندیشمندان فرانسوی در این دوران تحول فکری خود را مرهون عارفان ایرانی هستند. در طول قرن نوزدهم، منطق الطیب و پندنامه و تذکره الولیا عطار، و اشعاری از جامی و نظامی و باباطاهر و مولوی به فرانسه ترجمه شد. و این نهضت در قرن بیستم با ترجمه حجم وسیعی از آثار ارزشمند فارسی ادامه یافت. در این زمان شاعران فرانسوی منابع کافی از شعر عرفانی فارسی در اختیار داشتند تا بتوانند در ساختن دیوانها و یا مجموعه اشعار خود از آنها الهام گیرند.

بررسی تطبیقی منطق الطیب و افسانه قرون نشان داد که در اشعار هوگو، رد پای عرفان ایرانی و اسلامی به ویژه اندیشه‌های عطار به چشم می‌خورد. به عبارت دیگر می‌توان گفت ویکتور هوگو بسیاری از مضامین عرفانی موجود در اثر خود را از عطار اقتباس کرده است. شاعر فرانسوی شاهکار عرفانی عارف بزرگ ایرانی را مطالعه کرده و آن را به عنوان یک ژانر ادبی در سروden اشعارش به کار گرفته است.

همان‌گونه که دیدیم در منطق الطیب، مرغان مشتاق به رهبری هدھد راهدان در جست و جوی سیمرغ روانه کوه قاف می‌شوند و در این راه هفت وادی پر خوف را طی می‌کنند تا سرانجام سی مرغ از میان آنان به مقصد می‌رسد. در افسانه قرون هم، هوگو خود چنین راهی را در نور دیده است. در آغاز، شاعر آواهایی از دور می‌شنود که هر یک با او به گونه‌ای متفاوت از خدا سخن می‌گویند. سپس مرغان گوناگون هستند که برای رسیدن به سر منزل مقصود، راههایی مختلف در پیش گرفته‌اند و مانند مرغان عطار هر یک سخنی دارند و تعدادی از آنها هم با دیدن مشکلات برای ادامه ندادن بهانه می‌آورند.

90 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

در اثر هوگو هر پرنده ای سمبل اندیشه و تفکری خاص است. در منطق الطیر هم هر پرنده نماد طیف و گروهی مخصوص است.

در افسانه قرون خود شاعر هم در این جست و جو حضور دارد. در صورتی که در منطق الطیر، خود عطار حضور ندارد و این پرندگانند که به طور نمادین به دنبال حقیقت هستند.

کتابنامه

- آربری، آرتورجی . 1371. *ادبیات کلاسیک فارسی*. ترجمۀ اسد الله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- براون، ادوارد. 1333. *تاریخ ادبی ایران*. جلد اول، ترجمۀ علی پاشا صالح، تهران: ابن سینا.
- عطار، شیخ فریدالدین. 1341. *دیوان غزلیات و قصائد عطار*. به کوشش تقی تفضلی، تهران.
- , -----, 1342. *منطق الطیر*. به کوشش سید صادق گوهرين، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- , -----, 1383. *منطق الطیر*. تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- فروزانفر، بدیع الزمان. 1374. *شرح و احوال نقد و تحلیل آثار عطار نیشابوری*. تهران: آثار و مفاخر فرهنگی.
- هورکاد، برنا. 1370. *ایرانشناسی در فرانسه*. ترجمۀ مرتضی اسعدی، نشر دانش، دورۀ دوازدهم، شمارۀ دوم.
- هوگو، ویکتور. 1967-1970. *مجموعۀ آثار*. نسخه ای که آثار هوگو به ترتیب تاریخ آنها تحت نظرارت ژان ماسن به چاپ رسیده است
- Attâr, Faridoddin. 1863. *Mantic Uttaîr, ou le langage des oiseaux, poème de philosophie religieuse*. traduit du persan par Garcin de Tassy, Paris.
- , ----- . 1889-1890. Tezkéreh-i Evlia. *Le Mémorial des Saints*. traduit par Pavet de Courteille sur le manuscrit ouïgour de la Bibliothèque Nationale, Paris.
- , ----- . 1819. *Pend- Nâmeh, ou le Livre des Conseils*. traduit du Persan, de Scheikh Attâr par Silvestre de Sacy, in Mine d'Orient, 1811; ibid., Paris, 2 parties en 1 vol.
- Hugo, Victor. 1962. *La légende des siècles*. Annotée par André Dumas, Paris: Garnier.
- , ----- . 1911. *Oeuvres complètes*. édition Imprimerie

Nationale, t. XI.

-----,----- 1964. *Oeuvres complètes*. Annotées par P. Alboy, t. I.

Lagarde, André et Michard, Laurent . 1962. *Le XIX^e siècle*. Paris.

Lazard, Gilbert . 1964. *Anthologie de la Poésie Persane*. Paris.

-----,----- . 1957. *Littérature persane*. La Pléiade.

Samsami, Nayyereh .1936. *L'Iran dans la littérature française*. Paris.

Simond, Charles.1909.«Les études persanes en France» in *La Perse littéraire*.Paris:G.Frilley.